

## بررسی ارتباط میان «از خودبیگانگی مثبت» و مسئله فنا در آثار عرفانی - حکمی اسلامی\*

مهران رضائی<sup>۱</sup>

### چکیده

«از خودبیگانگی» یا الیناسیون (alienation) از بحث‌های مهم انسان‌شناسی، در طول سده‌های اخیر بوده است. غالب اندیش‌مندان اخیر، بر جنبه منفی آن تمرکز داشته‌اند، لیکن می‌توان جنبه‌های مثبتی نیز در آن فهم نمود. در سنت عرفانی و حکمی اسلامی، تبیین‌هایی برای «از خود بیگانگی مثبت» در مقابل خداوند، در مورد کلید واژه فنا مطرح شده است. سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که ارتباط میان «از خودبیگانگی مثبت» و «مسئله فنا» در آثار عرفانی - حکمی اسلامی چگونه قابل تبیین است؟ روش پژوهش حاضر، توصیفی - تحلیلی است.

عرفا و حکمای اسلامی متقدم و متاخر، با اقتباس از برخی آیات قرآنی (هم‌چون قصص آیه ۸۸، بقره آیه ۱۵۶، غافر آیه ۱۶، محمد آیه ۱۹ و ...) نظریاتی را در این زمینه مطرح کرده‌اند. در این آثار (از دو منظر توصیفی و توصیه‌ای)، فناء در خدا، با فراموش کردن خود (از خودبیگانگی مثبت) همگام شده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که نوعی ارتباط مستقیم و معنادار میان «از خود بیگانگی مثبت»، «فناء در خداوند»، «غیبت از خود و ماسوای خداوند» و میان «مراتب کمال» وجود دارد. مرتبه نهایی فنا که توأم با بقاست، مستلزم از خودبیگانگی کامل می‌باشد؛ بر همین اساس، وجوه توصیه به «فنا و از خودبیگانگی مثبت»، بر محور «سیر مراتب کمال» و «بقای نهایی» قابل فهم است.

**واژه‌های کلیدی:** از خودبیگانگی مثبت، الیناسیون، فنا، حکمت اسلامی، قرآن کریم، انسان‌شناسی، عرفان.

\* این مقاله مستخرج از طرح تحقیقاتی نویسنده مسئول با عنوان «تبیین‌های از خودبیگانگی مثبت در فلسفه اسلامی» است. این طرح تحقیقاتی با استفاده از اعتبارات ویژه پژوهشی (گرت) دانشگاه مازندران انجام شده است. ۱. استاد یار فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه مازندران، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، گروه معارف، بابلسر، ایران.

Email: m.rezaee@umz.ac.ir

پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۰۵

دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۱۴

## ۱. مقدمه

### ۱-۱. بیان مسئله

زندگی انسان همواره در کشاکش افکار و مکاتب مختلف بوده است. در این بین و تحت تأثیر عوامل مختلف اجتماعی، فرهنگی، تربیتی و ... بحث از ماهیت و چیستی انسان یکی از مسائل فردی و اجتماعی جوامع مختلف انسانی است.

یکی از بحث‌هایی که در زمینه ماهیت انسان مطرح است، بحث «الیناسیون» یا «از خودبیگانگی» می‌باشد. در دوران کنونی، غالباً «از خودبیگانگی» به عنوان مسئله‌ای منفی و یک معضل فردی و اجتماعی شناخته می‌شود؛ به گونه‌ای که یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های اندیش‌مندان، مبارزه با از خودبیگانگی بوده است؛ اندیش‌مندانی هم چون جان لاک، هگل، مارکس، شوپنهاور، فویرباخ و ... .

علی‌رغم این برداشت کلی رایج، «از خودبیگانگی» یک معنای همیشه منفی نیست؛ بلکه، می‌توان تفاسیر مثبت نیز از آن داشت (در بخش مربوط به تحلیل معنایی و کاربست «از خودبیگانگی مثبت» این مفهوم واکاوی بیش‌تری شده است). بخشی از تبیین‌های مثبت «از خودبیگانگی»، در سنت عرفانی و حکمی ایرانی اسلامی مطرح شده است. در برخی از این تبیین‌ها، «از خودبیگانگی مثبت» در مقابل «خداوند» مطرح است که کلید واژه محوری در این موارد، مسئله فنا است؛ شخص در حالی که به سمت خدا می‌رود، خود را رها کرده باشد و دچار نوعی از خودبیگانگی می‌شود که از منظر بسیاری از مکاتب و نحله‌های اسلامی، «از خودبیگانگی مثبت» شناخته می‌شود.

بسیاری از عرفا و حکیمان اسلامی متقدم و متاخر، با اقتباس از آیات و مضامین قرآنی، هم چون «إِنَّا إِلِيهِ رَاجِعُونَ؛ به سوی او بازمی‌گردیم» (بقره/۱۵۶)، «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ؛ همه چیز جز ذات او فانی می‌شود» (قصص/۸۸)، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ معبودی جز الله نیست» (محمد/۱۹)، «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ؛ حکومت امروز برای کیست؟ برای خداوند یکتای قهار است» (غافر/۱۶) و ... به نظریاتی در این زمینه نائل آمدند.

پژوهش حاضر در پی آن است که این تبیین‌ها پیرامون «فنا» از سویی و «از خودبیگانگی مثبت» از سوی دیگر، را مورد تحلیل قرار دهد و رابطه ما بین این‌ها را بررسی کند. بر همین اساس، سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که ترابط «از خودبیگانگی مثبت» و مسئله فنا در آثار عرفانی - حکمی اسلامی چگونه واکاوی و تحلیل می‌شود؟

## ۲-۱. پیشینه پژوهش

در باب از خودبیگانگی، به صورت کلی آثار مختلفی نگاشته شده است، ولیکن غالباً با محوریت معنای منفی آن بوده است. در این میان، بحث از «از خودبیگانگی مثبت» معمولاً به صورت پراکنده و غیر منسجم بوده است. البته مسئله خاص این پژوهش یعنی بررسی ترابط «از خودبیگانگی مثبت» و مسئله فنا در آثار عرفانی-حکمی اسلامی، به صورت یک پارچه در اثری یافت نشده است. در میان اندیش‌مندان متأخر در ایران، استاد مطهری (مطهری، بی تا، ج ۸، صص ۳۰۲-۳۰۴؛ همان، ج ۱۳، صص ۵۵۷ و ۵۹۷) و دکتر شریعتی (شریعتی، ۱۳۹۱ ش: صص ۹۹ و ۳۰۶) حول مسئله «از خودبیگانگی» - به صورت کلی - مباحث قابل توجهی را ارائه داده‌اند.

جدای از بحث کلی «از خودبیگانگی»، حول «از خودبیگانگی مثبت» علامه محمدتقی جعفری، در بخشی از جلد اول «ترجمه و تفسیر نهج البلاغه»، ذیل بحث خودشناسی، «از خودبیگانگی» را به صورت کلی، هم در جنبه منفی و هم در جنبه مثبت، تحلیل معنایی می‌کند که در گوشه‌ای از بحث نیز به «از خود بیگانگی مثبت» پرداخته است (جعفری، ۱۳۷۷ ش: ج ۱، صص ۱۲۴-۱۳۵). همت پژوهشگر در پژوهش حاضر، بر تحلیل ترابط «از خودبیگانگی مثبت» و «فنا» از منظر اندیش‌مندان مختلف اسلامی است که البته به قدر ارتباط با موضوع این پژوهش، از نگاشته‌های علامه جعفری نیز بهره‌گیری شده است.

Liao در مقاله‌ای با عنوان *alienation and its reflection in taoist thought*، بحث «از خودبیگانگی مثبت» را از منظر اندیشه‌های تائویستی مطرح کرده است (Liao, 1989, 5p-17). پژوهش حاضر، اولاً به صورت خاص، در پی تحلیل رابطه این بحث با «فنا» است و ثانیاً، تمرکز پژوهش حاضر بر آرای حکیمان و عرفای اسلامی است.

## ۳-۱. ضرورت و روش پژوهش

یکی از راهکارها برای حل مسئله «از خودبیگانگی منفی»، می‌تواند تبیین درست از «از خودبیگانگی مثبت» در برابر «از خودبیگانگی منفی» باشد. به نظر می‌رسد احصاء تبیین‌های مختلف «از خودبیگانگی مثبت» در آثار حکمی ایرانی-اسلامی که مستخرج از عقل اسلامی و آیات قرآنی و روایات دینی است، می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای مدل‌سازی و نظریه پردازی بومی (و مبتنی بر مولفه‌های زندگی ایرانی اسلامی). چه بسا با توسعه نتایج این پژوهش در مطالعات آتی، بتوان الگویی استخراج نمود که قابلیت ارائه به مجامع جهانی را داشته باشد.

روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی است؛ مبتنی بر داده‌های کتابخانه‌ها و با سیر در آثار مکتوب اندیش‌مندان و حکمای اسلامی که در نهایت مبتنی بر تحلیل آن داده‌ها، نظرات مستخرج می‌گردد.

## ۲. یافته‌ها و بحث

### ۱-۲. تحلیل معنایی و کاربری «از خودبیگانگی مثبت»

از خودبیگانگی یا باخود بیگانگی، معادل رایج فارسی برای واژه «alienation» است. این واژه در طول تاریخ بر محورهای مختلف چرخیده تا به شکل کاربرد امروزی خود رسیده است.

اصطلاح «alienation»، به صورت گسترده برای انتقال حس و معنای «از دست دادن [ضرر] یا جدا شدن نامناسب» به کار می‌رود. در اصل و ریشه، اصطلاح «to alienate» (بیگانه کردن)، به معنای حذف چیزی از کسی بود (Bruce & Yearley, 2006, p 8-9). البته این واژه برای توصیف حالت جنون نیز استفاده می‌شده است (Fromm & Anderson, 2017, p 116-117).

اصطلاح خاص «alienation» از طریق تئوری مارکسی به دست آمده است. در نوشته‌های مارکس در ۱۸۴۴ (که در سال ۱۹۳۰ برای اولین بار چاپ شده بود)، با برجستگی و توجه خاصی مورد استفاده قرار گرفت. مارکس اصطلاحات Entausserung و Entfremdung را از هگل اخذ کرد (Honderich, 2005 p 21). بعد از مارکس و هگل، توسط مکاتب و افراد مختلف مانند اگزیستانسیالیست‌ها، تفکرات مسیحیت مدرن، روان‌شناسان، جامعه‌شناسان و ... به معنا مورد استفاده قرار گرفته است.

به نظر می‌رسد واژه Alienation به معنای «بیگانگی» و واژه ترکیبی Self alienation به معنای «از خودبیگانگی» است که به دلیل کاربرد زیاد این واژه ترکیبی در معنای فوق، پیشوند آن حذف شده است (خسروپناه و همکاران، ۱۳۹۲، ش: ص ۱۷۴). و بر همین اساس، Alienation را به معنای «از خودبیگانگی» استفاده می‌کنند که آن را در زبان فارسی، به صورت الیناسیون (با تلفظ فرانسوی آن) تلفظ می‌کنند. از منظر علامه جعفری، اصطلاح «از خود بیگانگی» اگرچه نمایش تازه‌ای در علوم انسانی امروزی (دوره مدرن) دارد، ولی اندک تتبع در سرگذشت انسان‌ها اثبات می‌کند که معنای واقعی این اصطلاح، تاریخی بس کهن دارد (جعفری، همان، ص ۱۰۳).

از منظر استاد مطهری، این مسئله در معارف اسلامی، خصوصاً دعاها و بعضی از احادیث و هم‌چنین در ادبیات عرفانی اسلامی، سابقه زیاد و جای بس مهمی دارد؛ انسان احياناً خود را با «ناخود» اشتباه می‌کند و «ناخود» را «خود» می‌پندارد و چون ناخود را خود می‌پندارد آن چه به خیال خود برای «خود» می‌کند در حقیقت برای «ناخود» می‌کند و خود واقعی را متروک و مهجور و احياناً مسموخ می‌سازد (مطهری، همان، ج ۱۶، ص ۵۷۵).

در آیات قرآن کریم می‌بینیم که می‌فرماید که «قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ؛ همانا خود را باخته و معبودهای دروغین از دست‌شان رفته است» (اعراف/۵۳). یا می‌فرماید: «قُلْ

إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ؛ بگو زیان کرده و سرمایه باخته آن است که خویشتن را زیان کرده و خود را باخته است» (زمر/ ۱۵). و یا در مواردی می‌فرماید: «نَسُوا اللَّهَ فأنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ؛ از خدا غافل شدند و خدا را از یاد بردند» (حشر/ ۱۹)، پس خدا خودشان را از خودشان فراموشاند و خودشان را از خودشان غافل ساخت. هم چنین؛ امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام جمله‌ای دارد که بسیار جالب و عمیق است. می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْشُدُ ضَالَّتَهُ وَ قَدْ اضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا؛ تعجب می‌کنم از کسی که در جست‌وجوی گمشده‌اش برمی‌آید و حال آن‌که «خود» را گم کرده و در جست‌وجوی آن بر نمی‌آید» (مطهری، همان، صص ۵۷۴-۵۷۶). [۱]

آیت‌الله جوادی آملی نیز، به این مهم در آیات قرآن کریم، اشارت دارد و معتقد است که انسان از دو «خود» برخوردار است که در واقع عبارت از دو درجه از نفس اوست؛ درجه عالی که همان مرتبه حیات انسانی است و درجه دانی که عبارت از مرتبه حیات گیاهی یا حیوانی اوست. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: گروهی تنها به فکر خود هستند؛ یعنی روح اصلی و انسانی را فراموش کرده، خودگیاهی یا حیوانی را به یاد دارند؛ «طَائِفٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ؛ گروه دیگری در فکر جان خویش بودند آن‌ها گمان‌های نادرستی درباره خدا داشتند» (آل عمران/ ۱۵۴). قرآن کریم منشأ خودفراموشی را «خدا فراموشی» دانسته، می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ؛ مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کرده‌اند و خداوند نیز کیفر خدا فراموشی آنان را خود فراموشی قرار داده» (حشر/ ۱۹)، آنان را از یاد خودشان برد، که آن‌چه نزدیک و به‌منزله عکس نقیض آن محسوب می‌شود این است «من لم ينس نفسه لم ينس الله» که چیزی جز مفاد حدیث نبوی «من عرف نفسه عرف ربه» نیست؛ چنان‌که عکس مستوی تقریب آن در سوره «یس» آمده است «وَصَرَ بَلْنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ» (یس/ ۷۸)؛ یعنی چون خود را فراموش کرده، ما را هم فراموش کرده و منکر معاد شده است (جوادی آملی، ۱۳۸۸ ش: ج ۴، صص ۱۴۷-۱۴۹). [۲]

پس از تحلیل و مرور معنای «از خودبیگانگی» به صورت کلی (که غالباً بر محور جنبه منفی بوده است)، اکنون بر معنای «از خودبیگانگی مثبت» تمرکز خواهد شد.

محققانی که تمرکز آن‌ها بر جنبه از خودبیگانگی منفی بوده است، اثرات مخرب از خودبیگانگی را، تنها نتایج احتمالی آن می‌دانستند. «از خودبیگانگی مثبت»، گرچه کم‌تر مورد توجه بوده است، ولیکن در فلسفه‌های غربی و شرقی وجود داشته است (Liao, ۱۹۸۹, ۵۵-۱۷).

علامه جعفری قائل است که معنای «از خود بیگانگی مثبت» این است که خود در مسیر تحولات منطقی خویش قرار بگیرد (جعفری، همان، ص ۱۲۴)؛ چنین بیانی، متضمن این است که از خودبیگانگی مثبت، به نوعی حرکت در مسیر کمال است.

در تفریری عرفانی تراز «از خودبیگانگی مثبت» می‌توان بیان داشت که الیناسیون یا از خودبیگانگی به معنای مثبت یعنی وارستن از خود یا از خود بی خود شدن و وجد و حال عرفانی است. اگر الیناسیون را به این معنا در نظر بگیریم، در واقع یک روش عرفانی است برای رسیدن به دانش حقیقی (علی احمدی و همکاران، ۱۳۹۰ش: ص ۳۸).

## ۲-۲. «از خودبیگانگی مثبت» و مسأله فنا در خداوند

در آثار اندیش‌مندان اسلامی، حول توصیه به فنا در خداوند و بررسی حالات فرد فانی نکات ارزنده‌ای، موجود است؛ این مقام، برای توصیف حالات مقربین درگاه و پیامبران مورد استفاده قرار می‌گرفته است. در بسیاری از این موارد، فنا در خدا شدن، همگام شده است با فراموش کردن خود.

مسعود بن عبد الله شیرازی (بابا رکن)، در شرح فصوص، لب سخن ابن عربی را چنین تبیین می‌کند که چون نوح-ع- به مقام الفناء فی الله رسیده بود، و آنانیت وی، از وی مرتفع شده ... تا چون همه به مقام الفناء فی الله برسند، دل ایشان نیز به مرتبه «دل او» رسیده باشد. و هر دلی که چون دل او باشد، «بیت الله الأعظم» آن بود. که به حکم «قلب المؤمن بیت الله» یا به خبر «لا یسعی ارضی و لا سمائی و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن» ... چنان حیرتی و غیبتی و مرتبتی در فنا فی الله حاصل کرده‌اند، که ایشان را معرفت خود و شعور به «بود و وجود خود» نمانده است. چرا که دایم در مشاهده جمال ذوالجلال‌اند؛ و مشهود ایشان ذات حق لم یزل و لا یزال است؛ و نشان ایشان در محمدیان موصوف شدن ایشان به صفت هلاک است ... یعنی: «فنا در وجه باقی حق». چنان که فرمود «کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص / ۸۸)؛ چنان که نعوت و رسوم عبدیت، مرتفع شود؛ و ظهور نور جباری از عالم قهاری، این شعاع اندازد؛ که: «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (غافر / ۱۶). پس قوله: «کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص / ۸۸) بیان مشرب محمدیان باشد که به اضمحلال رسوم، و تلاشی تعینات جز این برگزیدگان حق نرسیدند (بابا رکن، ۱۳۵۹ش: ج ۱، صص ۳۳۴ و ۳۳۵).

در این عبارت مفاهیم و کلید واژه‌هایی هم چون «حیرت و غیبت»، «عدم معرفت و شعور به خود»، «صرفاً توجه به ذات دیگری (حق لم یزل و لایزال)» و «هلاکت» صراحت بر از خودبیگانگی دارند و تلفیق این‌ها، ترکیبی حکمی-عرفانی را حاصل می‌کند که «از خودبیگانگی مثبت» را نتیجه می‌دهد.

یکی از مضامین شعری قابل توجه در این باب، شعری منتسب به منصور حلاج است [۳] که گزیده‌ای از آن را ارائه می‌گردد:

شه من بدرد عشقت بنواز جان ما را  
چو جمال خود نمائی نظرم به خویش نبود  
به کمال عشق بازان نرسند خودپرستان  
ز خودی برای آن‌گه ازنی بگوی ای دل  
ظلمات هستی خود تو بصدق در سفر کن  
چوبه دوست انس یابی دل خود زانس برکن

که دلم ز درد یابد همه راحت و دوا را  
چو مه تمام بینم چه نظر کنم سها را  
بحریم پادشاهی چه محل بود گدا را  
که تو تا توئی نبینی سبحات کبریا را  
چو خضر اگر به جوئی سر چشمه بقا را  
مشناس هیچ‌کس را چو شناختی خدا را  
(منصور حلاج، ۱۳۰۵ش: ص ۱۱)

بخشی از این ابیات، حالت توصیفی دارند و بیانگر این هستند که وصال به خداوند، همراه با خود فراموشی است؛ وقتی بیان می‌کند که «چو جمال خود نمائی نظرم به خویش نبود» یا این‌که بیان می‌دارد که «به کمال عشق بازان نرسند خودپرستان». در این موارد به‌گونه‌ای شرح حال را بیان می‌دارد.

بخشی دیگر از این ابیات - مبتنی بر همان نگاه توصیفی - بیانگر دستوراتی توصیه‌ای هست که برای رسیدن به خداوند، گریزی نیست جز گذشتن از خود و به نوعی دچار از خود بیگانگی شدن؛ «ز خودی برای آن‌گه ازنی بگوی ای دل - که تو تا توئی نبینی سبحات کبریا را»؛ و یا این‌که «چو به دوست انس یابی دل خود زانس برکن».

جالب‌تر این‌که، در ادامه، علاوه بر از خود بیگانگی، تلویحا «از دیگران بیگانگی» نیز در شعر وجود دارد «مشناس هیچ‌کس را چو شناختی خدا را»؛ منصور حلاج، قائل است با شناخت خدا، دیگرناشناسی و دیگرگریزی نیز حاکم خواهد شد.

مولوی نیز در مثنوی به زیبایی به این مطلب اشاره دارد. «چون به مردم از حواس بوالبشر - حق مرا شد سمع و ادراک و بصر» (مولانا، ۱۳۷۳ش: ص ۱۲۸). در این مورد فانی در خدا که در سخن مولوی شخصی است که خود مرده است (فارغ از حواس انسانی شده است)، از لحاظ شناختی نیز استقلالی ندارد و کاملا در اختیار خداوند قرار می‌گیرد.

مولوی در قطعه شعری دیگر، چنین مقامی را تحمید می‌کند. «چون ز خود رستی همه برهان شدی - چون که بنده نیست شد سلطان شدی» (همان، ص ۲۰۹). مولوی چنین مقام و منزلتی که توأم با از خود بیگانگی است، را سلطانی می‌داند. بر همین اساس است، که می‌توان چنین از خود بیگانگی‌ای را «از خود بیگانگی مثبت»، مطلوب و خودخواسته دانست.

محمد اسیری لاهیجی در شرح این ابیات بیان می‌دارد که هرگاه که نور تجلی الاهی رهبری



نماید سالک راه را به مقام محو‌اثنیت و کمال می‌رساند و سالک و اصل بی‌وسیله و آلت، حق را به نور حق مشاهده می‌نماید... در مرتبه فناء فی الله علم و عقل و ادراک و شعور و سایر صفات محو می‌گردد و فناء صرف را با علم و شعور، منع جمع است (اسیری لاهیجی، ۱۳۱۲ش: ص ۳۶). در این بیان نیز به صراحت، مرتبه فنا را مستلزم از خودبیگانگی کامل دانسته، به‌گونه‌ای که قائل به «منع جمع» شده است. یعنی فرد کاملاً از خود خالی شده و با خود کاملاً بیگانه می‌شود؛ هرگونه ادراکی نسبت به خود، مانع است در مقابل فنا فی الله کامل. این بیان، یادآوری آیه «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (غافر/۱۶) - که پیش از این به اجمال اشاره شد - می‌باشد.

### ۲-۳. تشریح مرحله ای و ذومراتب «از خودبیگانگی مثبت» در مقابل خداوند

در آثار اندیش‌مندان اسلامی، مراتب کمال و توحید به اشکال و ادبیات مختلف، تبیین شده است. در بسیاری از آثار ایشان، «فنا فی الله» نهایت مراتب دانسته شده است. در این بخش از پژوهش، از این منظر به مسئله «از خودبیگانگی مثبت» در مقابل خدا پرداخته می‌شود؛ چه این که توحید و سیرالی الله از منظر اندیش‌مندان اسلامی، مرحله‌ای و به صورت ذومراتب است که فرد هر چه در این مسیر پیش برود از خود بیگانه‌تر شده و در خدا ذوب‌تر می‌شود.

ملا احمد نراقی، در معراج السعادی معتقد است که برای توحید چهار مرتبه است «قشر قشر» و «قشر» و «لب» و «لب لب». مرتبه اول که «قشر قشر» است، آن است که آدمی به زبان، کلمه توحید را بگذراند و لیکن دل او از معنی آن غافل بلکه منکر معنی آن باشد... مرتبه دوم که «قشر» باشد آن است که اعتقاد قلبی نیز به معنی کلمه توحید داشته باشد و تکذیب این کلمه را نکند، هم‌چنان که شأن اکثر عوام مسلمین است... مرتبه سوم که «لب» باشد عبارت است از آن که این معنی بر او منکشف و ظاهر گردد به واسطه نوری که از جانب حق - سبحانه و تعالی - بر او تجلی کند. پس اگر چه در عالم چیزهای بسیار مشاهده کند و لیکن همه را صادر از یک مصدر می‌بیند و کل را مستند به واحد حق ملاحظه می‌کند و این مرتبه مقام مقربین است (نراقی، ۱۳۷۸ش: صص ۱۱۹ و ۱۲۰).

ایشان بعد از تبیین این سه مرتبه، مرتبه چهارم را این‌گونه تبیین می‌کند که مرتبه چهارم که «لب لب» باشد آن است که به غیر از یک موجود نبیند و شریکی از برای خدا در وجود قرار ندهد. و این مرتبه را اهل معرفت فناء فی الله و فناء فی التوحید گویند، زیرا که صاحب آن، خود را فانی دانسته. و این مرتبه غایت و وصول در توحید است... زیرا که هرگاه از برای دل، شدت استغراق در لجه عظمت و جلال واحد حق و غلبه انوار جمال و کمال وجود مطلق حاصل شود... سایر موجودات ضعیفه از نظر بصیرتش غایب می‌شوند، و بالمره از غیریک وجود، غافل و «ذاهل» می‌گردد. هم‌چنان که کسی که مشغول مکالمه سلطانی و مستغرق ملاحظه سطوت او گردد بسیار



می‌شود که از مشاهده غیر، غافل می‌شود. و عاشقی که محو جمال معشوق باشد غیر او را نمی‌بیند ... کسی را که غیر یک وجود، ملحوظ و کثرت مشاهده است، در مرتبه توحید ناقص و هنوز نور وجود صرف در روزن او پرتو نیفکنده است (همان، ص ۱۲۰).

در آرای اندیش‌مندان اسلامی، برای نهایت فنا و حصول وحدت نهایی، تبیینات مختلفی وجود دارد، از وحدت نظر تا وحدت وجود. البته این پژوهش در مقام تفکیک همه این موارد از یک دیگر نیست. بلکه هدف اشاراتی است از بزرگان اسلامی که از خود خالی شدن و «از خودبیگانگی مثبت» را در مقابل خدا توصیه نموده‌اند. در بیان پیش‌گفته، نراقی به نوعی وحدت نظر قائل است، یعنی این‌که انسان از توجه به غیر منصرف شده و تمام توجه‌اش معطوف به خدا شود.

در میان متفکران اسلامی، درجات توحید به ادبیات مختلف بیان شده است؛ این موارد بدون نسبت با هم نیستند. بلکه گاهی اختلاف در ظاهر الفاظ است و گاهی در جزئیاتی دقیق ولیکن بدنه ایشان یک سخن است. «نجم‌الدین کبری» اندیش‌مند برجسته اسلامی در قرن پنجم و ششم، در «فوائیح الجمال و فوائیح الجلال» بخشی از این موارد را آورده است. در راستای آشنایی با مراتب توحید و البته بحث «فنا در خداوند» که محل بحث فعلی ما در «از خودبیگانگی مثبت» است، توجه به این موارد لازم می‌نماید.

از منظر نجم‌الدین، برای سالک که مفتخر به مقام ولایت می‌شود سه درجه متصور است و تمامیت ولایت او در آن سه درجه خلاصه می‌شود، درجه اولی تلوین است و درجه دومی تمکین و درجه‌ی سومین تکوین است؛ به عبارت دیگر درجه اولین علم است پس از آن حالت است و پس از آن فنا در محول؛ یا می‌گوییم درجه اول تجرید است پس از آن تفرید و بعد از آن توحید است؛ یا می‌گوییم درجه اول خوف و رجاست پس از آن قبض و بسط و بعد از آن انس و هیبت؛ یا می‌گوییم درجه نخستین علم‌الیقین است بعد از آن حق‌الیقین و پس از آن عین‌الیقین است؛ بنابراین علم‌الیقین کسی است و حق‌الیقین حالتی است و عین‌الیقین فنا فی الله است ... یا می‌گوییم درجه اولی طلب عبد است بعد از آن قبول حق برای بنده است، یعنی بنده حق تعالی را به حقانیت قبول داشته باشد پس از آن فنا در حق است؛ یا هم چنان که حسین بن منصور گفته می‌گوییم درجه اولی قطع علائق است و دوم اتصاف به حقایق و سوم فنا در حقایق در حق الحقائق است (نجم‌الدین کبری، ۱۳۶۸ ش؛ ص ۲۴۵).

در ادامه بیان می‌دارد که درجه نخستین تعبد است بعد از آن عبودیت پس از آن حریت است؛ یا می‌گوییم درجه اولی تذکر است پس از آن ذکر است و در آخر استغراق در مذکور است؛ یا می‌گوییم درجه اولین صفات عبد است پس از آن فنا در صفات حق است بعد از آن فنا در ذات

حق است؛ یا می‌گوییم درجه اولی عبارت است بعد از آن اشارت است و پس از آن غیبت بنده از ما  
سواى حق؛ یا می‌گوییم اول حضور است بعد از آن غیبت است و در آخر احضار؛ یا می‌گوییم نخست  
شهود است بعد از آن غیبت است و آخر الامر شاهد است؛ یا می‌گوییم اول تخیلی است بعد از آن  
تجلی سپس تولى است (همان، ص ۲۴۵).

برای تحلیل بیش‌تر، این تقریر در قالب جدول ارائه می‌شود.

| درجه ۱  | درجه ۲               | درجه ۳                        |
|---------|----------------------|-------------------------------|
| بیان ۱  | تمکین                | تکوین                         |
| بیان ۲  | حالت                 | فناى از حالت در محول          |
| بیان ۳  | تفرید                | توحید                         |
| بیان ۴  | قبض و بسط            | انس و هیبت                    |
| بیان ۵  | علم‌الیقین (کسی است) | حق‌الیقین (حالتی است)         |
| بیان ۶  | طلب عبد              | عین‌الیقین (فناء فی الله است) |
| بیان ۷  | قطع علائق            | قبول حق برای بنده             |
| بیان ۸  | تعبد                 | فناى از حقائق در حق الحقائق   |
| بیان ۹  | تذکر                 | عبودیت                        |
| بیان ۱۰ | فناى صفات عبد        | حریت                          |
| بیان ۱۱ | ذکر                  | استغراق در مذکور              |
| بیان ۱۲ | عبارت                | فناى در ذات حق                |
| بیان ۱۳ | حضور                 | غیبت بنده از ماسواى حق        |
| بیان ۱۴ | شهود                 | احضار                         |
| بیان ۱۵ | تخیلی                | اشهاد                         |
|         | تجلی                 | تولى                          |

با مقایسه بیان‌های مختلف ارائه شده، نکات قابل ملاحظه‌ای در بحث ترابط «از خودبیگانگی  
مثبت» و فناى در خداوند قابل استخراج است:

- در بیان‌های ۱۲، ۱۳ و ۱۴ به صراحت سخن از غیبت است که جلوه دیگری از «از خودبیگانگی  
مثبت» است.
- در بیان‌های ۲، ۳، ۶، ۷ و ۱۰ مستقیماً سخن از فنا شده است که روی دیگر بحث «از خودبیگانگی

مثبت» است. با لحاظ نکته قبل، ترابط غیبت، فنا و «از خودبیگانگی مثبت» در این بیان‌ها بسیار مورد توجه است.

- در بیان‌های ۲ و ۳ می‌بینیم که فنای نهایی (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ)، متناظر با توحید (لا اله الا الله) است.
- در بیان ۳، توحید حقیقی (لا اله الا الله)، در نهایت مراتب کمال آمده است، که متناظر است با درجه و فنای نهایی در بیان ۲ (فناى از حالت در محول)، بیان ۵ (عين اليقين / فناء فى الله)، بیان ۶ (فناى در حق)، بیان ۷ (فناى از حقائق در حق الحقائق)، بیان ۱۰ (فناى در ذات حق). تناظر ما بین «استغراق در مذکور» و «فناى در ذات حق» و «غیبت بنده از ماسواى حق» در بیان‌های ۹، ۱۰ و ۱۱ بسیار قابل ملاحظه است. تحلیل این است که با فناى در ذات حق، برای فرد «استغراق در مذکور» محقق می‌گردد که نتیجه‌اش، غیبت بنده از ماسواى حق است؛ که این نهایت «از خودبیگانگی مثبت» در مقابل خداوند است. در همین زمینه، توجه به ترابط این مرحله با درجه ۳ در بیان‌های دیگر که سخن از فنا شده است، نیز سخن را روشن‌تر می‌نماید [بیان ۲ (فناى از حالت در محول)، بیان ۵ (عين اليقين / فناء فى الله)، بیان ۶ (فناى در حق)، بیان ۷ (فناى از حقائق در حق الحقائق)].
- یکی از قابل توجه‌ترین نکات در بیان ۱۰ است. این‌که به صورت واضح، فنا را مدرج و مشکک دانسته است، درجه ۱ «فناى صفات عبد»، درجه ۲ «فناى در صفات حق»، درجه ۳ «فناى در ذات حق». با لحاظ این‌که، فناى روى دیگر «غیبت» و «از خودبیگانگی مثبت» است، بر اساس همین بیان ۱۰، می‌توان توجه داشت که «از خودبیگانگی مثبت» نیز مدرج و مشکک است. انسان در آغاز سیر به سمت فناى در خداوند، در مراتب پایین «از خودبیگانگی مثبت» و «غیبت از ماسواى خداوند» است؛ هر چه فرد در مسیر کمال و توحید بیش‌تر پیش می‌رود، بیش‌تر در مقابل خداوند دچار «از خودبیگانگی» شده، از غیر «غایب‌تر» شده و بیش‌تر فانی در خداوند می‌شود. جالب توجه است که برخی از حکمای اسلامی، برای مرتبه فنا، نیز به صورت خاص قائل به مراتبی دیگر شدند و البته حال فرد را در آن توصیف کرده‌اند. بر همین اساس نیز می‌توان برای «از خودبیگانگی مثبت» نیز هم‌چنان قائل به درجات و مراتب بیش‌تر بود.
- از جمله، علامه حسن زاده در کتاب هزار و یک کلمه، در کلمه ۲۵۱، نگاشته‌ای از حکیم متاله، میرزا سید ابوالحسن رفیعی حسینی قزوینی، را نقل می‌کند. در این نوشته این حکیم گران سنگ، در تلاش برای تشریح مقامات اربعه تجلیه و تخلیه و تحلیه و فناء فى الله است. ابتدا سه مقام نخست را تبیین می‌نماید و سپس به توضیح مقام «فناء فى الله» می‌پردازد.

ایشان ابتدا در تبیین مقام «فناء فی الله» قائل است که پس از حصول و تحقق مراتب سه‌گانه فوق از برکت صفا و پاکی روح در نهاد آدمی جاذبه محبت به حضرت حق پیدا گردد، که تولید آن از مجذوب شدن قهری است به عالم حقیقت و سرد شدن از عالم مجازی که عرصه ناپایدار ممکناتست و رفته‌رفته محبت شدت نماید و اشتعال و افروختگی در روح عیان گردد و از خود بیخود و بی‌خبر شود و این مقام را که مرتبه چهارم از کمال قوه عملیه است، فناء گویند (حسن زاده، ۱۳۸۱ش: ص ۱۵۸). در این بخش، به خوبی و صراحت، «از خودبیگانگی مثبت» در مقابل خدا تبیین شده است. «سرد شدن از عالم مجازی»، «از خود بی خود و بی‌خبر شدن» کلید واژه‌های مشیر به مبحث حاضر است.

نویسنده سپس برای مقام «فناء فی الله»، به نوبه، قائل به سه درجه می‌شود. در تبیین این سه درجه معتقد است که درجه اولی «فناء در افعال» است که در نظر عارف سالک جمله مؤثرات و همه مبادی اثر و اسباب و علل از مجرد و مادی و قوای طبیعی و ارادیه بیهوده و بی‌اثر شود و مؤثری غیر از حق و نفوذ اراده و قدرت حق در کائنات نبیند... این درجه را «محو» گویند. درجه ثانیه «فناء در صفات حق» است، بیان این مقام آن‌که انواع مختلفه کائنات که هر یک در حد خود تعیینی و نامی دارند، در نظر عارف الاهی یکی شوند. در این نظر بر و بحر و دریاها و خشکی‌ها، افلاک و خاک، عالی و دانی به هم متصل و پیوسته و یکی خواهند بود... در این مقام به حقیقت توحید و کلمه طیبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (محمد/۱۹) متحقق شود؛ یعنی همه صفات کمال را منحصر به حق داند و در غیر حق، ظل و عکس صفات کمال را پندارد و این مقام را «طمس» خوانند (همان، صص ۱۵۸ و ۱۵۹).


در این قسمت، علامه رفیعی قزوینی، برای تبیین درجه سوم و نهایت مقامات فنا، نکاتی بیان می‌نماید که مشابهت‌هایی با نهایت مراحل فنا، از منظر بابا رکنا دارد که پیش از این، نقل شده است (بابا رکنا، همان).

از منظر علامه رفیعی قزوینی، درجه ثالثه مقام «فناء در ذات» است که فناء در احدیت گویند و در این مقام همگی اسماء و صفات را مستهلک در غیب ذات احدیت نماید و به جز مشاهده ذات احدیت هیچ‌گونه تعیینی در روح او باقی و منظور نماند، حتی اختلاف مظاهر هم چون جبرئیل و عزرایل و موسی و فرعون از چشم حقیقت بین صاحب این مقام مرتفع شود... این مقام را «محق» خوانند که به کلی اغیار از هر جهت محو و نابود گشته توحید صافی و خالص ظهور و تحقق یافته است. در این مرتبه که آخرین منازل و سفرالی الله جلت عظمته بود به لسان حقیقت گوید «یا هو یا من لیس الا هو» و چون طالب حق به این مقام رسید از هویت او و هویت همه ممکنات چیزی

نمانده، بلکه در تجلی حقیقت حق متلاشی و مضمحل شده‌اند «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (غافر/۱۶) (حسن زاده، همان، ص ۱۵۹).

حکیم رفیعی قزوینی در این عبارات به خوبی مدارج را تبیین و حالات فرد را توصیف می‌نماید و همان‌گونه که مشاهده می‌شود فرد هرچه بیش‌تر در این مسیر سیر می‌کند، بیش‌تر در مقابل خدا، هستی خود را از دست داده و از خود بیگانه می‌شود. به‌گونه‌ای که در نهایت این مسیر، هیچ چیزی را غیر از خدا نمی‌داند و نمی‌بیند. همین مقام است که فرد به‌طور کامل از خود خالی شده و دچار «از خود بیگانگی مثبت» به‌طور کامل می‌شود.

شمای کلی مراتب و درجات تبیین شده در این اثر را در تلفیق با مباحث پیش‌گفته «از خود بیگانگی مثبت»، به شکل زیر می‌توان ارائه نمود:

|      |      |      |   |                                 |  |
|------|------|------|---|---------------------------------|--|
| »»»» | »»»» | »»»» | ثالث - محق: فناء در ذات<br>ثانی - طمس: فناء در صفات حق<br>اول - محو: فناء در افعال<br>۴- فناء فی الله | »»»»                            |    |
| »»»» | »»»» | فنا  | ۳- تخلیه  | مراتب بالاتر کمال (کمال بیش‌تر) |  |
| »»»» | »»»» | فنا  | ۲- تخلیه  |                                 |  |
| »»»» | »»»» | فنا  | ۱- تجلیه  |                                 |  |

مدل مفهومی ارتباط از خود بیگانگی مثبت، فنا، غیبت از غیر و مراتب کمال

نکته قابل ملاحظه دیگر این است که فنا گاهی صرفاً بر نهایت مسیر کمال اطلاق شده و گاهی نیز مدرج و مرتبه‌ای تبیین شده است (انسان هر چه بیش تر پیش می‌رود، فانی‌تر می‌شود)، که جمع دو تقریر نیز قابل فهم است. شاید یکی از بهترین تبیین‌ها در بحث «از خودبیبگانگی مثبت» در مقابل خدا به صورت مرحله مرحله و مرتبه مرتبه، در شعر مولوی آمده باشد.

|                            |  |
|----------------------------|--|
| از جمادی مردم و نامی شدم   | و ز نما مردم به حیوان بر زدم           |
| مردم از حیوانی و آدم شدم   | پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم            |
| حمله دیگر بمیرم از بشر     | تا بر آرم از ملایک بال و پر            |
| و ز ملک هم بایدم جستن ز جو | «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» |
| بار دیگر از ملک قربان شوم  | آن چه اندر وهم ناید آن شوم             |
| پس عدم گردم چون ارغنون     | گویدم که «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»  |
|                            | (مولانا، ۱۳۷۳ ش: ص ۴۵۵)                |

این‌که من مستمرا از قبلی خودم خارج می‌شوم و بُعد جدیدم شروع می‌شود؛ و باز هم از قبلی بیگانه می‌شوم و سپس بُعد جدید؛ و این‌که در نهایت باید از خودم کامل خالی شوم «پس عدم گردم عدم» و در خدا غرق شوم. باید در نهایت عدم شوم از خودم و «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». به خوبی در این ابیات، به زیبایی و فصاحت، «از خودبیبگانگی مثبت» به تصویر کشیده می‌شود و فرآیند مرحله‌ای و ذومراتب آن تبیین شده است.

ملاصدرا، مؤسس حکمت متعالیه و از برجسته‌ترین فیلسوفان اسلامی، به این ابیات استمساک جسته و در راستای تبیین مراتب کمال معتقد است که انسان تا از مرتبه پست تر نمیرد، درجه بالاتر برای او حاصل نمی‌شود، تا صورت ناقص از او خالی نشود، صورت کامل تر بر او پوشانده نمی‌شود و صاحب هویت کامل تر نمی‌شود. انسان تا از تمام صور امکانی، قطع نظر نکند و توجهاتش را از قیدهای نقصانی منصرف نکند، وصول به درجه مقربین خداوند برای او حتی قابل تصور هم نیست. بندگان خداوند کسانی هستند که شیطان هیچ تسلطی بر ایشان ندارد «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ؛ بر بندگانم تسلط نخواهی یافت» (حجر/۴۲)؛ سالک حقیقی از منظر ملاصدرا کسی است که با سختی‌های شرعی و مجاهدات‌های بسیار، از لایه و مراحل مختلف حجب ظلمانی و برازج جسمانی رها شود (ملاصدرا، بی تا، صص ۷۱ و ۷۲).

به عبارت دیگر، از نظر ملاصدرا، باید هر چه بیش تر و بیش تر از خود بیگانه و خالی شوی تا به خداوند بررسی. این خالی شدن از خود، همراه است با خالی شدن از حجاب های ظلمانی ای که وجود دارد. با زائل شدن حجاب ها، نور معرفت بیش تر نمود یافته و حقیقت هستی و خود واقعی انسان، ظهور بیش تری می یابد.

علامه جعفری، این «از خود بیگانگی مثبت» که به صورت مرحله ای است، را با مفهوم «فروش خود» تفسیق کرده و بیان می دارد که مادامی که بیگانگی از خود و حقارت و پستی آن برای کسی قابل درک نبوده باشد، او از آشنایی با خود بهره مند نمی گردد. این موفقیت موقعی امکان پذیر است که عظمت استعداد های مغزی و روانی را درک و طعم تجدد و استمراری را که در ذات آن ها است بفهمد، چنین شخصی هرگز نخواهد گذاشت آن عظمت ها و استعداد ها با گذشت زمان به قلمرو بیگانگی سرازیر شوند. به عبارت معمولی تر، دیگر خود را ارزان نخواهد فروخت ... کلمه معامله در این مورد نباید ما را به اشتباه بیان دازد به طوری که گمان کنیم واقعا خود را می فروشیم و سعادت ابدی را در مقابل «از دست دادن آن خود» خریداری می کنیم، زیرا این اصطلاح برای تفاهم عموم گفته می شود، چنان که در آیه قرآن آمده است «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ؛ بعضی از مردم، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند» (بقره/ ۲۰۷). بلکه مقصود اینست که در مجرای تحولاتی که «خود های گذشته» مورد بیگانگی قرار می گیرند و خود های تکامل یافته تر با چهره آشنا وارد قلمرو درون می گردند، ختم نمی شود مگر با ورود به حوزه لقاء الله و رضوان الله در ایام الله (دیدار خدا و رضوان و جاذبیت ربوبی در ایام خدا) که ابدیت است (جعفری، همان، صص ۱۳۴ و ۱۳۵).

تعبیر جالب توجه ای که می توان از سخنان علامه جعفری اقتباس نمود، «بیگانگی از خود های گذشته» است. چه این تعبیر به خوبی مشیر به معنای ذومراتب بودن و مرحله ای بودن سیر «از خود بیگانگی مثبت» به سمت خداست. نکته دیگر این که علامه در مقام بیان این محتواست که از خود بیگانگی وقتی کامل و تمام خواهد بود که به «فنا در خدا» بینجامد.

#### ۲-۴. وجه توصیه به «از خود بیگانگی مثبت»؛ ارتباط فانی در خداوند شدن با بقا

از جمله مباحثی که در بحث «از خود بیگانگی مثبت» و ترابط آن با فنا فی الله قابل پردازش است، این است که وجه توصیه به «از خود بیگانگی مثبت» از مجرای فنا فی الله در ادبیات عرفانی - حکمی اسلامی چیست؟ چگونه است که چنین توصیه هایی برای از خود بیگانگی می شود؟ بخشی از پاسخ همان چیزی است که در بحث قبل تبیین شد، زیرا که از منظر این اندیش مندان، فنا فی الله، مقام نهایی مراتب کمال و سیر صعودی انسان است. به دیگر سخن، از خود بیگانگی مثبت،



لازمه کمال و فنا فی الله است (این مطلب به تفصیل در بخش قبل توضیح داده شده است). اما بخش دوم پاسخ این است، که از منظر اندیش‌مندان و حکمای اسلامی، مقام فنا فی الله توأم است با نوعی بقا برای انسان، بقایی ابدی و جاوید. انسان با فانی شدن در خداوند نوعی از بقا را به دست می‌آورد (باقی به بقای وجود ازلی و ابدی خداوند) که پایانی برای آن نیست.

به دیگر سخن، در انسان گرایشی شدید وجود دارد برای جاویدان ماندن. حال، بیگانه شدن از خود در مقابل خدا و فنا فی الله شدن و در نتیجه باقی ماندن پس از آن، پاسخی درخور و مناسب است به این گرایش درونی انسان (گرایش به جاودانگی). این توأم بودن مقام فنا در خداوند شدن و باقی بودن به آن، به ادبیات مختلف در آثار اندیش‌مندان آمده است.

ملاصدرا در رساله سه اصل، معتقد است انسان از جمله ممکنات مخصوص است بدان که امتزاج حقیقت وی از دو روح گشته، یکی روح حیوانی فانی، و دیگری روح ملکی باقی، و از این جهت وی را هر زمان خلقی و لبسی تازه و موتی و حیاتی مجدد می‌باشد، و وی را ترقی از منزلی به منزلی دست می‌دهد، و رحلت از مقامی به مقامی روی می‌نماید، و از نشاه به نشاه تحول می‌کند. تا وقتی که به وسیله این فناها از همه منازل کونی و مقامات خلقی در می‌گذرد، و شروع در منازل ملکوتی و سیر در اسماء الهی و تخلق با خلاق الله می‌نماید تا به مقام فنا کلی و بقای ابدی می‌رسد، و در موطن حقیقی «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/۱۵۶) قرار می‌گیرد (ملاصدرا، ۱۳۴۰ش: ج ۱، ص ۷۱). توأم بودن مقام «فنا فی کلی» [که نهایت «از خود بیگانگی مثبت» در مقابل خدا است] و «بقای ابدی» در این عبارت به صراحت بیان شده است.

در کتاب نصوص الخصوص هم چنین می‌بینیم که بابا رکن می‌گوید که علمای ظاهر به حکم حدیث: «الدُّنْيَا مَزْرَعِي الْأَخْرَى» حارث‌اند؛ تا جنات و درجات از بهر خود حاصل کنند. اولیاء (علمای باطن) نیز حارث‌اند لیکن به جنت افعال و اعمال‌شان هیچ طمع نیست؛ بلکه از آخرت آخر کار خواهند، که آن «فناء فی الله» و «بقاء بالله» است (بابا رکن، همان، ص ۴۲). در این عبارت «فناء فی الله» در کنار «بقاء بالله» آمده است. «بقاء بالله» به معنای باقی ماندن فرد است «بالله»، باقی ماندن فرد به باقی ماندن وجود خدا.

ابیات زیر تلفیق فنا و بقای به الله را به زیبایی تبیین می‌کند:

وز مستی آن شراب از دست شدیم  
آخر به بقای ذات حق هست شدیم  
(میبدی، ۱۳۷۶ش: ص ۱۴۹)

از باده عشق در ازل مست شدیم  
اول ز وجود خویش فانی گشتیم

در بعضی آثار، با تدقیقی ریزبینانه، ما بین فناء فی الله و بقا بالله، تفکیک و ترتب قائل شدند. اسیری لاهیجی در شرح گلشن راز ضمن اشاره به مراتب کمال، به این نکته نیز اشارت دارد. از منظر اسیری لاهیجی، انسان را به واسطه جامعیتی که در اصل فطرت دارد، قابلیت آن هست که به طریق تصفیه و تجلیه، حقایق امور بر او مکشوف گردد و عروج و سیران و طیران در افلاک و عوالم لطیفه ملکوتی و جبروتی نماید و در مراتب تجلیات آثاری و افعالی و اسمائی و صفاتی و ذاتی به دیده بصیرت مشاهده جمال با کمال حضرت ذوالجلالی نماید و هستی مجازی و تعین سالک در پرتو تجلیات ذات احدیت فانی و محو مطلق گردد و بعد از فناء فی الله متصف به بقاء بالله گشته، حق را به حق ببیند و بداند و مقصود آفرینش که معرفت است او را حاصل شود (اسیری لاهیجی، همان، ص ۵۵).

این تفکیک به معنای عدم ارتباط این ها نیست. بلکه، لاهیجی این ها را دو چیز می داند، که فنا فی الله مقدمه ای است برای بقا بالله. شاید چنین تبیینی، بهتر بیان گر مراد اصلی نوشتار حاضر باشد که در پی تبیین و تشریح تلازم فنا با بقا است؛ تلازم دو چیز است که توأم باهم هستند.

دکتر عبدالحسین زرین کوب، در کتاب سرنی (نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی) به این ارتباط و تفکیک فنا و بقا و البته جایگاه «از خود بیگانگی مثبت» در آن [به تعبیری که مورد نظر نوشتار حاضر است]، مدقانه توجه داشته است.

ایشان ابتدا جایگاه عشق را در «از خود فانی شدن» تشریح نموده و بیان می دارد که در سیر الی الله، غایت سلوک سالک، رهایی از خودی است که هیچ چیز مثل عشق نیل بدان را آسان نمی کند؛ اما سیر فی الله در بیخودی است، از این رو غایت ندارد؛ و پیداست که آن چه سیر آن غایت ندارد، نهایت هم برای آن قابل تصور نیست. اما تحقق به مقام مشاهده که وصول الی الله تعبیری از آن است در سیر فی الله حاصل می شود؛ و این جاست که سالک هر چه را جز حق است نفی می کند... لازمه نیل به شهود نفی خودی است، و ما دام که سالک خودی خود را در میان می بیند به مشاهده آن چه در ماورای خودی اوست نایل نمی آید، و آن چه وی را از خودی خویش جدا می دارد عشق است... از این جاست که مولانا عشق را «شرکت سوز» می خواند و آن را تشبیه به «تیغ لا» می کند (زرین کوب، ۱۳۸۷ش: صص ۷۴۶ و ۷۴۷).

دکتر زرین کوب در ادامه، مقدمه سازی این «از خود بیگانگی مثبت» و «فنا در الله» برای «بقا» را تبیین می نماید و معتقد است که این مرتبه [مرتبه فنا] تا وقتی به مقام بقاء بعد الفنا منجر نشود سیر فی الله را برای سالک تحقق نمی دهد. و سالک وقتی به مرتبه بقاء بالله که مقام جمع الجمع است، واصل می شود به قطره یی باران می ماند که در طی راه هر باد و غباری آن را تهدید می کند، اما چون به دریا می پیوندد هر چند تعیین او در دریا محو می شود ذاتش به بقاء می رسد و از تبدیل و تغییر ایمن می ماند...

اشارت کریمه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص / ۸۸) در قرآن کریم وقتی همه چیز را هالک و محکوم به فنا نشان می‌دهد وجه حق را مستثنی می‌سازد، پس هرکس در وجود حق فانی گردد در حکم این آلا که از وصف هالک مستثنی است وارد می‌شود و در واقع با فناء فی الله بقاء بالله می‌یابد... چون سالک «هو» ی فانی خویش را به حق رها می‌کند در «هو» ی باقی او به بقا می‌پیوندد، چنان‌که دانه هم وقتی خود را در خاک فانی می‌کند به صورت تازه‌یی بقا پیدا می‌کند (زرین کوب، همان، صص ۷۴۹ و ۷۵۰). [۴] مهم‌ترین نکته در این عبارات، تغییر هویت فرد فانی پس از فنا ی در حق است. فرد یک هویت اولیه دارد که در مسیر این «از خود بیگانگی مثبت»، از خود خالی شده و هویت الهی کسب کرده و باقی به هویت الهی خواهد بود. به دیگر بیان، فرد پس از این «از خود بیگانگی مثبت»، بدون هویت نمی‌شود بلکه واجد هویت جدید الهی می‌شود. مثال دانه بسیار زیبا این مسئله را نشان می‌دهد. گرچه نقد به این مثال آن است که دانه، هویت استقلالی خود را همواره حفظ خواهد کرد. البته توجه مثال بر تغییر احوال و هویت بوده است و نه صرفاً برای تبیین «فنا».

در نهایت، برای «فنا» و «بقای بعد از فنا»، مثال بسیار زیبا، استغراق قطره در دریای وجود الهی است که ابتدا دکتر زرین کوب بدان اشاره کرده است. به نظر می‌رسد با اهداف و ادبیات آن‌چه عارفان گفته‌اند این مثال نزدیک‌تر است. گرچه در آن تغییر هویت قطره به چشم نمی‌آید؛ مگر آن‌که بحث حیثیت جمع‌الجمعی را به مثابه تغییر هویت لحاظ کنیم.

### ۳. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مبتنی بر دستاوردهای پژوهش:

۱-۳. در آثار عرفا و حکیمان اسلامی، حول توصیه به فنا ی در خداوند، به نوعی «از خود بیگانگی مثبت» نیز مشاهده می‌شود. در بسیاری از این موارد، فنا ی در خدا شدن، همگام شده است با فراموش کردن خود. کلید واژه‌هایی هم‌چون حیرت، غیبت، عدم معرفت و شعور به خود، هلاکت، طرد ماسوی الله، تمرکز و توجه به ذات دیگری (حق لم یزل و لایزال) و... صراحت بر «از خود بیگانگی مثبت» دارند. فرد فانی در نهایت، از لحاظ شناختی نیز استقلالی ندارد و کاملاً در اختیار خداوند قرار می‌گیرد. مرتبه فنا مستلزم از خود بیگانگی کامل می‌باشد؛ فرد کاملاً از خود خالی شده و با خود کاملاً بیگانه می‌شود؛ هرگونه ادراکی نسبت به خود، مانعی است در مقابل فنا ی کامل؛ «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (غافر/ ۱۶).

۲-۳. بخشی از مطالب در این باب، حالت توصیفی دارند و بیانگر این هستند که وصال به خداوند، همراه با خود فراموشی است؛ بخشی دیگر نیز- مبتنی بر همان نگاه توصیفی- بیانگر

دستوراتی توصیه‌ای هست که برای رسیدن به خداوند، گریزی نیست جز گذشتن از خود و به نوعی دچار از خودبیگانگی شدن.

۳-۳. مراتب کمال و توحید به اشکال و ادبیات مختلف تبیین شده است که کلید واژه‌های «فنا» و «غیبت»، نقش اساسی را در بسیاری از آنان ایفا می‌کند. سیرالی الله، مرحله‌ای و به صورت ذومراتب است که فرد هر چه در این مسیر پیش برود، فنای بیش تری در خداوند داشته، از خود و غیر، غایب‌تر شده، از خود بیگانه‌تر شده و در خدا ذوب‌تر می‌شود. به نوعی ارتباط مستقیم و معنادار وجود دارد ما بین «از خود بیگانگی مثبت»، «فنا در خداوند»، «غیبت از خود و ماسوای خداوند» و «مراتب کمال»؛ ارتباط این مفاهیم، در قالب مدل مفهومی، در متن مقاله ارائه شده است. فنا گاهی صرفاً بر نهایت مسیر کمال اطلاق شده و گاهی نیز مدرج و مرتبه‌ای تبیین شده است (انسان هر چه بیش‌تر پیش می‌رود، فانی‌تر می‌شود)، که جمع دو تقریر نیز قابل فهم است.

۳-۴. از خلال آثار اندیش‌مندان، دو وجه برای توصیه به «از خودبیگانگی مثبت» و «فنا فی الله» قابل استخراج است: الف. از خود بیگانگی مثبت، لازمه سیر مراتب کمال و فنا فی الله است. ب. مقام «از خودبیگانگی مثبت» و «فنا فی الله» توأم است با نوعی بقا برای انسان، بقایی ابدی و جاوید. انسان با فانی شدن در خداوند نوعی از بقا را به دست می‌آورد (باقی به بقای وجود ازلی و ابدی خداوند) که پایانی برای آن نیست؛ زیرا «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص/۸۸).

## پی‌نوشت‌ها

۱. در بحث از خودبیگانگی، آیه ۱۹ سوره حشر، از بین آیات پیش‌گفته، بیش‌تر مورد توجه بوده است و اندیش‌مندان و حکمای اسلامی، ذیل تبیین و تفسیر این آیه (در آثار تفسیری و یا آثار مختلف خود)، نکات قابل توجهی در این زمینه مطرح نموده‌اند (نک: شیخ اشراق، ۱۳۷۵ش: ج ۳، ص ۳۶۸؛ ملاصدرا، ۱۳۶۳ش: ص ۲۷۴؛ طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ج ۱۹، ص ۳۷۸؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶ش: ج ۴، صص ۱۷۱-۱۶۹؛ گنابادی، ۱۳۷۲ش: ج ۱۴، ص ۱۲۸؛ قرشی، ۱۳۷۷ش: ج ۱۱، ص ۱۰۸).
۲. در تفسیر ابن عرفه، عکس مستوی، عکس نقیض و... برای این آیه، با شباهت‌هایی به اسلوب آیت‌الله جوادی آملی، بیان شده است (ابن عرفی الوریعی، ۲۰۰۸م: ج ۴، ص ۲۰۰).
۳. ظاهراً در این‌که این اشعار در حقیقت از خود منظور حلاج باشد، بحث وجود دارد؛ ولیکن طبق منبع موجود، این اشعار منتسب به ایشان است.
۴. در باب تلفیق فنا و بقا؛ هم‌چنین نک: قیصری، ۱۳۸۱ش: صص ۱۱۵-۱۲۰ و السلمی، ۱۳۶۹ش: ج ۲، صص ۳۵۱-۳۵۲.

## فهرست منابع

۱. قرآن کریم، (۱۳۷۳ش)، ترجمه: ناصر، مکارم شیرازی، نشر دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، قم.
۲. ابن عرفی الورغمی، أبو عبدالله محمد، (۲۰۰۸م)، تفسیر ابن عرفی، ویراستار: أبو محمد جلال، آسیوطی، نشر دارالکتب العلمی، خلدہ.
۳. اسیری لاهیجی، محمد، (۱۳۱۲ش)، مفاتیح الإعجاز فی شرح گلشن راز، محقق / مصحح: میرزا محمد، ملک الکتاب، بی نا، بمبئی.
۴. بابارکنا، مسعود بن عبدالله شیرازی، (۱۳۵۹ش)، نصوص الخصوص فی ترجمی الفصوص، محقق / مصحح: رجب علی، مظلومی، نشر موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل، تهران.
۵. جعفری، محمدتقی، (۱۳۷۷ش)، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ناشر الکترونیکی: مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، قم.
۶. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۶ش)، سرچشمه اندیشه، محقق: عباس، رحیمیان محقق، نشر اسرا، قم.
۷. -----، (۱۳۸۸ش)، تفسیر نسیم، محقق علی اسلامی، نشر اسرا، قم.
۸. حسن زاده آملی، حسن، (۱۳۸۱ش)، هزار و یک کلمه، نشر بوستان کتاب، قم، چاپ سوم.
۹. حلاج، حسین بن منصور، (۱۳۰۵ش)، دیوان منصور حلاج، نشر چاپخانه علوی، بمبئی.
۱۰. خسروپناه، عبدالحسین و همکاران، (۱۳۹۲ش)، انسان شناسی اسلامی، دفتر نشر معارف، قم.
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۷ش)، سرنی نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی، انتشارات علمی، تهران، چاپ هفتم.
۱۲. السلمی، ابو عبدالرحمن محمد بن الحسین، (۱۳۶۹ش)، مجموعی آثار السلمی، گردآوری: نصرالله، پورجوادی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
۱۳. شریعتی، علی، (۱۳۹۱ش)، انسان بی خود، انتشارات قلم، تهران، چاپ یازدهم.
۱۴. شیخ اشراق، شهاب الدین سهروردی، (۱۳۷۵ش)، مجموعه مصنفات، تصحیح و مقدمه: هانری، کرین، سیدحسین، نصر، نجفقلی، حبیبی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چاپ دوم.
۱۵. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۷۴ش)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: سید محمدباقر، موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ پنجم.
۱۶. علی احمدی، علی رضا، تیموری اصل، یاسر، محمودی و میمند، محمد (۱۳۹۰ش)، از خودبیگانگی: مقایسه ای از دیدگاه هگلیمان جوان و برخی مفسران قرآن، پژوهش های میان رشته ای قرآن کریم، بهار و تابستان، سال دوم، شماره ۱، صص ۳۷-۴۴.

۱۷. قرشی، سید علی اکبر، (۱۳۷۷ش)، *تفسیر أحسن الحدیث*، نشر بنیاد بعثت، تهران، چاپ سوم.
۱۸. قیصری، داود، (۱۳۸۱ش)، *رسائل قیصری*، محقق / مصحح: سید جلال الدین، آشتیانی، نشر موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، چاپ دوم.
۱۹. گنابادی، حاج سلطان محمد، (۱۳۷۲ش)، *بیان السعادی فی مقامات العبادی*، ترجمه: رضا، خانی، حشمت‌الله، ریاضی، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام‌نور، تهران.
۲۰. مطهری، مرتضی، بی‌تا، *مجموعه آثار*، انتشارات صدرا، تهران.
۲۱. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، (بی‌تا)، *إنقاظ النائمین*، محقق / مصحح: محسن، مؤیدی، نشر انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران.
۲۲. -----، (۱۳۴۰ش)، *رساله سه اصل*، به تصحیح: سید حسین، نصر، نشر دانشگاه علوم معقول و منقول تهران، تهران.
۲۳. -----، (۱۳۶۳ش)، *مفاتیح الغیب*، مقدمه / تصحیح: محمد، خواجوی، نشر موسسه تحقیقات فرهنگی، تهران.
۲۴. مولانا، جلال الدین محمد، (۱۳۷۳ش)، *مثنوی معنوی*، محقق / مصحح: توفیق، سبحانی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران.
۲۵. میبیدی، حسین بن معین الدین، (۱۳۷۶ش)، *شرح دیوان منسوب به امام علی علیه السلام*، محقق / مصحح: حسن، رحمانی، سید ابراهیم، اشک شیرین، مرکز نشر میراث مکتوب، تهران.
۲۶. نجم‌الدین کبری، احمد (۱۳۶۸ش)، *فوائج الجمال و فوائج الجلال*، ترجمه: محمدباقر، سعادی خراسانی، محقق / مصحح: حسین، حیدرخانی مشتاقعلی، انتشارات مروی، تهران.
۲۷. نراقی، ملا احمد، (۱۳۷۸ش)، *معراج السعادی*، محقق / مصحح: محمد، نقدی، نشر موسسه دارهجرت، قم، چاپ ششم.
28. Bruce, Steve & Yearley, Steven, (2006) *The SAGE Dictionary of Sociology*, SAGE Publications, London.
29. Fromm, Erich & Anderson, Leonard A., (2017) *The Sane Society*, Routledge, London & New York.
30. Honderich, Ted, (2005), *The Oxford Companion to Philosophy*, Oxford University Press, New York.
31. Liao, Futing, (1989), *Positive alienation and its reflection in taoist thought*. *International Sociology*, 4(1), p : 5- 17.